



ملک الشعرای آستان قدس رضوی

در زندان رضاشاه پهلوی

(بخش اول)

چندی پیش یکی از جوانان می گفت: من تصور می کردم محمدتقی بهار خراسانی، ملک الشعرای رضاشاه پهلوی بوده است [!!] و چون در همان روزها با جناب دکتر مهرداد بهار فرزند دانشمند استاد فقید، ملک الشعراء بهار - به وسیله تلفن - گفت و شنفت داشتم در پاسخ فرمودند که مقالات گوناگون روانشاد بهار نیز به اهتمام جناب محمد گلین، فراهم آورنده دو مجلد مطبوع «بهار و ادب فارسی» منتشر خواهد شد - که تا امروز نشده است - و افزودند که سی و دو صفحه ای که (از شماره اول دانشکده) در طبع جدید - به سال ۱۳۷۰ هـ ش - در «مجله دانشکده» استاد بهار نیامده؛ بدین سبب بوده که در دسترس نبوده است و اکنون که فرستادید در چاپ بعدی آن خواهد آمد.

مقصودم از این اشارات، آنست که باید کاری کرد که نام و خاطره بزرگان ادب و دانش و علم و فرهنگ ایرانزمین فراموش نشود و آثار گهر بار و گرانبهایشان از میان نرود:

گفتم که الف، گفت: دگر، گفتم: هیچ

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

قبل از نگارش هر مطلبی، ضرورت دارد به استحضار برسانم عنوانی که برای این مقاله انتخاب شده، نه از روی تفنن است که - بی ذره ای شک و شبهه - کاملاً با واقعیت امر تطبیق می نماید. در این مورد، دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب با کاروان حله مرقوم داشته اند که:

«... در سال ۱۳۲۲ قمری که میرزا کاظم صبوری، ملک الشعرای آستان قدس، در مشهد چشم از جهان فرو بست، پسرش محمدتقی که با تخلص بهار جای پدر را گرفت هجده ساله بود... قضایدی که در مراسم مذهبی و مجالس سلام آستان قدس می گفت از بحر او در شیوه قدما حکایت می کرد، اما چند سال بعد... ملک الشعرای جوان آستان قدس [بهار] ... به دفاع از



(ملک الشعرای بهار)



دکتر سید هادی حائری

مشروطه برخاست و ذوق و قریحه خود را وقف راه آزادی کرد...»

نیز، در همین خصوص دکتر گیتی فلاح رستگار در منتخب شعر بهار - چاپ مشهد - توضیح داده است:

«... او پس از فوت ملک الشعراء صوری با سرودن قصیده ای شیوا در منقبت حضرت رضا (ع) به مناسبت میلاد آن حضرت [در دوران سلطنت مظفر الدین شاه قاجار] جانشین پدر شد و از این پس ملک الشعراء بهار... عهده دار سرودن اشعار در بزرگداشت ائمه گردید و در مجالس سلام رسمی و جشنها اشعاری متعدد در منقبت بزرگان مذهبی قرائت کرد...»

همچنین دوستم، جناب احمد نیکو همت، مؤلف زندگانی و آثار بهار، در شماره ۴ و ۵ سال ۲۵ مجله آرمغان - در سی و هشت سال قبل - نوشت که:

«... پس از فوت پدر بر اثر سرودن یک قصیده غزا در روز سلام عید میلاد در آستان قدس حضرت رضا (ع) عنوان «ملک الشعراء آستانه رضوی» یافت و به مدد استعداد فطری و قدرت حافظه در اندک زمانی، میان افراد و اکفاء خود، بلند آوازه شد...»

شاه شاعران را به فرمان شاه ایران! رضاخان! نه یکبار که چندبار، زندانی کرده اند و در تبعید نگاهداشته اند، بدین ترتیب:

(۱)... در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی یک سال به زندان مجزّد افتاد؛ در این مدت چند قصیده و مسمط ساخت که در جلد اول دیوان او (چاپ دوم) از صفحه ۴۸۵ تا ۵۰۰ مندرج است. درباره زندانی شدنش در غزلی گوید:

من نی ام مسعودبو احمد، ولی زندان من
کمتر از زندان نای و قلعه مندیش نیست

صفحه ده «بهار و ادب فارسی» به کوشش محمد گلین

(۲)... «به شاه پهلوی گزارش دادند که بهار، کتاب خود را در نهران به چاپ می رساند و چیزها در آن گفته و نهفته است که منافی مصلحت شاهانه است. بدین وسیلت و حیلت، مرا در فشار سانسور شهربانی و در معرض آزار روحی... قرار دادند و آن قسمت را که طبع شده بود نیز بدون دلیل، و بر این

مدعا که [دیوان اشعار] بی اجازت به طبع رسیده است، توقیف کردند... [و] صبح نوروز ۱۳۱۲ [ه. ش] مرا به زندان بردند و مدت پنج ماه در زندان نگاه داشتند...».

ملک الشعراء بهار، ص شانزده مجلد اول دیوان بهار، به کوشش دکتر مهرداد بهار

(۳) در همین ایام بود که بهار، دوبار... زندانی شد و [سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ هجری شمسی] چهارده ماه نیز در اصفهان به تبعید گذراند... این دوره های زندان و تبعید، از پُر بهره ترین سالهای زندگی ادبی او بوده است...».

محمد ملک زاده [برادر ملک الشعراء] از مقدمه مجلد اول دیوان بهار، چاپ چهارم: ۱۳۵۸ ه. ش. انتشارات امیرکبیر.

(۴) ملک الشعراء بهار: اول بار در سال ۱۲۹۰ ه. ش به حکم! و اراده! جنرال کنسول دولت روسیه تزاری از «مشهد» - زادگاه خود - تبعید شد [به مدت هشت ماه].

بار دوم در ۱۲۹۴ ش. در کابینه محمدولی خان سپهدار اعظم، ششماه در «بجنورد» به حالت «تبعید» به سر بُرد...

بار سوم در کودتای ۱۲۹۹ به دستور سیدضیاء الدین و رضاخان سردار سپه، مدت سه ماه «تحت نظر» و بهترست گفته شود که گرفتار زندان بود.

بار چهارم در ۱۳۰۳ شمسی بعد از آن که در مجلس نطق تندلی [علیه رضاخان] ایراد کرد؛ قصد داشت از مجلس خارج شود؛ [ولی به اشتباه] واعظ قزوینی مدیر روزنامه رعد قزوین که شباهت به بهار داشت در جلو مجلس به جای او [ترور شد] و از پا درآمد [!]. (گلین، «بهار و ادب فارسی» - صفحه ده)

بار پنجم یک سال به زندان افتاد (۱۳۰۸)

بار ششم پنج ماه در محبس ماند (۱۳۱۲).

بار هفتم ۱۴ ماه از تهران به اصفهان تبعید شد.

بار هشتم از ۱۳۱۳ تا شهریور ۱۳۲۰، یعنی به مدت هفت سال هم در زندانی روزگار گذرانید که نامش ایران و زندانبانان نیز رضاخان بود... اینک باتوجه به مصراع «تو صد حدیث مفضل بخوان ازین مجمل»، نوشته خود استاد را ملاحظه فرمایید:



«... از آن سپس چون دریافتم که مورد نظر و تحت مراقبت دزخیمان شهربانی هستم. بهتر آن دانستم که از خانه بیرون نیایم و در به روی خویش و بیگانه فرو بندم و از کارهایی که مستلزم معاشرت و گفت و شنود است، شانه خالی کنم...»

عوانان [= پاسبان ها و مأمورین اجرای حکم]...
 همه جا، مانند رقیب عتید [= حاضر و آماده] با
 لباس رسمی و غیر رسمی مراقب من
 می بودند...»

ملک الشعرا بهار، دیوان اشعار - به کوشش دکتر مهرداد بهار،
 ص پانزده.

خاطره ای را که باید در همین جا به رشته نگارش
 در آورم تا اگر خارخارِ ابهامی در خاطره ها می خلد از میان
 برداشته شود آنست که در سالیانی که حسین سمعی - ادیب
 السلطنه عطا - ریاست عالی و عادل خلعتبری، مدیریت و
 حائری - نویسنده این خاطره - دبیری اول انجمن دانشوران
 ایران را عهده دار بودند، در محفل خصوصی پیش از ظهر
 آدینه خانه ادیب السلطنه، خود ایشان اظهار داشتند:

«در ایامی که ملک الشعرا بهار به بیماری سل
 مبتلا شده و بمنظور مداوا به اروپا رفته بود، در
 اجلاس معظم له قصیده ای سرودم بدین مطلع:

بهارا چه مطبوع و خرم بهاری

چه دلکش نسیمی چه زیبا نگاری

تا چنانچه مایل باشید آن را برایتان بخوانم.

یکی از آقایان که نسبت به بهار «خوشین» نبود
 گفت: آیا حقیقه جنابعالی به تحلیل ملک
 الشعرا پهلوی مبادرت فرموده اید! همان
 متملقی که در مدح «رضاخان ثعبان! جان
 ستان»، «چهار خطابه» و قصیده «دیروز و
 امروز» گفته است؟!»

ادیب السلطنه جواب داد که ملک الشعراء
 پهلوی نه، که ملک الشعراء آستان قدس رضوی
 است و همیشه هم با رضاخان تا پای جان و تاحد
 امکان مخالفت و مبارزه نمود؛ و چون بعد به
 شاه گفته بودند که آخرین شماره روزنامه «قرن
 بیستم» و «آثاری که باعث قتل عشقی شد» از
 عشقی نبود و از بهار بود و تیمورتاش متوجه شد
 که جان همولایتی اش، مجدداً در مخاطره افتاده
 او را مجبور به سرودن «چهار خطابه» کرد؛ و من



هم در سالیهای بعد با احساس همان خطر، از
 «ملک» جداً خواستم به خاطر زن و فرزند و
 خاندانش هم که شده است کاری کند که رفع
 خطر گردد و بهار ناچار بر خلاف میل باطنی اش
 «دیروز و امروز» را ساخت و پرداخت بنابراین
 اگر گناهی! روی داده مسبب تیمورتاش و من
 بوده ایم.»

این چندین بیت ذیل نیز از چهار خطابه بهار است:

رأفت و بخشایش و احسان خوشست

آنچه پسند همه است آن خوشست

هرچه درین ملک، تباهی رود

بر سر آن سگنه شاهی رود

چون به خدا، دست برآرد کسی

جز تو، به مردم نشمارد کسی

هرکه ببالد، ز تو بالیده است

هرکه بنالد، ز تو! نالیده است!

قدرت صد لشکر شمشیر زن

کم بود! از ناله یک پیرزن

ناله مظلوم، صدای خداست

تو پشهان! پیش خدا بی صداست

گر شود از خشم تو! موری تباه

لکه ظلمیست به دامان شاه!

ظلم «مغل» قابل گفتار نیست

شرح وی البته سزاوار نیست

لیک «عرب» رحم و مواسات داشت

دوستی و مهر و مؤاخات داشت

گرچه ز جور خلفا سوختیم

ز آل علی، معرفت آموختیم

شعر دری گشت ز من نامجوی

یافت ز نو شاعر و شعر آبروی

نظم من آوازه به کشور فکند

نثر من آیین کهن برفکند

درس نوینی به وطن داده ام

درس نو اینست که من داده ام

می شود این ملک، همایون به تو!
 نوشود آزادی و قانون به تو:
 ختم کنی گریه ایام را
 تازه کنی «اول اسلام» را
 زنده شود دین قویم نبی
 ختم شود دوره لامذهبی
 دفع اجانب را، جدی شویم
 لازم اگر شد، متعدی شویم
 قصد تعدی و تجاوز، به خصم
 شرط بودگاه تبارز به خصم
 حسن تجاوز جو نمایان شود
 فعل دفاع وطن آسان شود
 با «علما» مهر و فتوت کنید
 با «ادبا» لطف و مروت کنید...

تاریخ ولادت و...

محمد تقی بهار فرزند میرزا محمد کاظم ملک الشعرا
 صبوری به سال ۱۳۰۴ قمری مطابق ۱۲۶۵ شمسی در شهر
 مشهد به دنیا آمد. طبق نوشته «محمد ملک زاده» [در چاپ
 چهارم دیوان بهار]:

ملک الشعرا بهار اصول ادبیات را در نزد پدر
 آموخته و پس از مرگ پدر، [بهار] که ۱۸ سال
 بیشتر نداشت تحصیلات ادبی را نزد مرحوم
 [میرزا عبدالجواد] ادیب نیشابوری که از ادباء و
 شعراء مشهور بود و سایر فضلاء معاصر، دنبال
 کرده و مقدمات عربی و اصول کامل ادبیات
 فارسی را در مدرسه نواب در خدمت استاد آن
 فن، تکمیل نمود... هنگامی که در ده سالگی با
 پدر و مادر به سفر کربلا رفته بودند شب هنگام
 در «بیستون» عقرب جزاری در بساط آنان راه
 یافته و... بهار ده ساله بیتی را بدان مناسبت
 می سازد و برای پدر می خواند... این مسقط
 [مخمس] نیز که غزل خواجه [حافظ] را تضمین
 کرده از آثار چهارده سالگی بهار است:

کنون که سبزه مُزین نموده صحرا را
 رسید مژده گل، بلبلان شیدا را
 به باغ اگر نگری، یار سرو بالا را
 «صبا! به لطف بگو، آن غزال رعنا را»:
 که سر به کوه و بیابان تو داده ئی ما را»
 گرفت جان و دل ما، نداد «داد» چرا
 به جای وصل، غم هجر خود، نهاد، چرا؟
 ز شکر دو لبش بوسه ام نداد چرا؟
 «شکر فروش که عمرش دراز باد، چرا»:
 «تفقدی نکند طوطی شکر خارا»
 ترا که روی، نکوتر بود ز شمس و قمر
 چرا نمی کسندت پسند نیکخواه، اثر
 برون چرا نکنی خوی ناپسند از سر
 «به حُسن خلق توان کرد صید اهل نظر»
 «به دام و دانه نگیرند، مرغ دانا را»
 دلم به یاد جمالت به گنج تنهایی

نشسته منتظر مقدمت که باز آئی
 در آن زمان که تو در بزم غیر، بی مائی
 «جو با حبیب نشینی و باده پیمائی»
 «به یاد آر، حریفان باد پیمارا»
 کنون که رسم جهان، غیر بی وفائی نیست
 دلا ز حلقه زلفش، ترا رهایی نیست
 بدان ز سلسله، دیوانه را جدایی نیست
 «ندانم از چه سبب، رنگ آشنائی نیست»:
 «سهی قدان سیه چشم ماه سیمارا»
 به دست فهم بچین بر، ز گفته حافظ
 اگر بگویی، گو: طرز گفته حافظ
 که کس نگفته نکوتر، ز گفته حافظ
 «در آسمان چه عجب گر، ز گفته حافظ»:
 «سماع زهره، به رقص آورد، مسیچارا»

مبارزه با محمد علی شاه قاجار

در ۱۳۲۶ قمری مطابق ۱۲۸۶ شمسی، بیست و یک سال
 از عمر بهار می گذشت که جلاادی مستبد و خونخوار، به نام
 محمد علی شاه قاجار؛ مجلس شورای ملی ایران را به توپ بست

و به کشتار و آزار آزادیخواهان و خداپرستان و وطندوستان
قیام و اقدام کرد... ملک الشعراء مرقوم فرموده است که:

«من در خراسان یکی از آنهایی بودم که از وضع
تهران راضی نبودند و در «انجمنهای سری» سری
برده و دست داشتیم و نخستین اشعار سیاسی و
اجتماعی من، در بین سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶
قمری و هنگام کشاکش بین [محمدعلی] شاه و
مجلسیان و سال اول بسته شدن در مجلس و
«بمباردمان بهارستان» و استبداد شاه گفته
می شد، و بدون امضاء در روزنامه «خراسان» -
که آن هم «محرمانه» چاپ می شد - انتشار
می یافت و بر دلهای آزادیخواهان می نشست.»
چند بند از مسمط بهار که تضمین غزل سعدیست،
خطاب به محمدعلی شاه در نکوهش اعمال مستبدانه او:



ملکا! جور مکن پیشه و مشکن پیمان:

که مکافاتِ خدایت، بگیرد دامان
«خاک بر سر کندت» حادثهٔ دور زمان

«خاک مصر طرب انگیز نبینی که همان»:

«خاک مصر است ولی بر سرِ فرعون و جنود»!

میکن اندیشه و، بر ریشهٔ خود تیشه مزن
«خون ملت» را، در ورطهٔ ذلت مفکن

«بیخ خود را» به هوا و هوس نفس «مکن»
«قیمت خود به «ملاهی و مناهی» مشکن»:

«گرت ایمان درست است به روز موعود»

کشتِ ملت را کردی ز «ستم» پاک درو
شد «کهن قصهٔ چنگیز» ز بیداد تو «نو»

به جهان دل ز چه بندی؟ پس از این گفت و شنو
«ای که در نعمت و نازی» به جهان غزه مشو»:

«که محال است درین مرحله، امکان خلود»

شاه خود کیست؟ بدین کبر و انانیت او

تا نکو باشد دربارهٔ ما، نیت او؟!

ما پرستندهٔ حقیق و الوهیت او

«کز ثری تا به ثریا به عبودیت او»:

«همه در ذکر و مناجات و قیامند و قعود»

جز «خطا کاری ازین شاه!» نمی باید خواست
کآنچه ما در او بینیم، سراسر به خطاست

مدهش پند که بر «بدمنشان» پند، هب است
«پند سعدی که کلید در گنج سعادت»:

«نتواند که بجا آورد الا مسعود»

از قصیدهٔ مستزاد بهار - علیه محمد علیشاه قاجار - ۱۲۸۶
شمسی:

با «شه ایران» ز «آزادی» سخن گفتن خطاست
کار ایران با خداست

«مذهب شاهنشاه ایران!» ز مذهبا جداست
کار ایران با خداست

هر دم از «دریای استبداد» آید بر فراز:
موجهای جان گداز

زین تلاطم، کشتی ملت، به گرداب بلاست
کار ایران، با خداست

پادشه، خود را مسلمان! خواند و سازد تباه:
خون جمعی بی گناه!

ای مسلمانان! در اسلام این ستمها کی رواست؟!
کار ایران، با خداست

شاه ایران گر عدالت را نخواهد، باک نیست
ز آنکه «طینت، پاک نیست»!!

دیده «خفاش»! از خورشید در رنج و عناست
کار ایران با خداست

باش تا آگه کند «شه» را، ازین «نابخردی»!
انتقام ایزدی

انتقام ایزدی برق است و «نابخرد»! گیاست
کار ایران با خداست

«سنگر شه» چون به «دوشان تپه» رفت از «باغ شاه»
تازه تر شد، داغ شاه:

روز دیگر، سنگرش در «سرحد مُلک فناست»!!
کار ایران، با خداست

باش تا خود سوی «ری» تازد، ز «آذربایجان»
«حضرت ستارخان»

آنکه توپش، قلعه کوب، خنجرش کشور گشاست
کار ایران با خداست

باش ناز «اصفهان» صمصام حق، گردد پدید
نام حق، گردد پدید
تا ببینم آنکه! سر، از حکم حق پیچد، کجاست؟!
کار ایران با خداست...

مخالفت با «عهدنامه» روس و انگلیس

در ۲۱ مهرماه ۱۲۸۸ شمسی، اولین شماره روزنامه نوبهار که ناشر افکار حزب دموکرات مشهد بود، به مدیریت ملک الشعراء جوان - در خراسان - انتشار یافت.
در سال ۱۲۸۹ - بهار، اشعاری در مخالفت با قرارداد روس و انگلیس سرود که راجع به اهمیت آن چکامه سیاسی، پرفسور محمد اسحاق، استاد زبان و تاریخ ادبیات فارسی دانشگاه کلکته، در کتاب گرانقدر «سخنوران ایران در عصر حاضر» چاپ دهلی به سال ۱۳۵۱ هجری قمری - بدینگونه اظهار نظر نموده است:

«بعد از ناپلئون کبیر و جنگ آلمان و فرانسه که موازنه سیاسی اروپا بهم خورد، و بعد از عهدنامه اتحاد آلمان و اتریش که ایتالیا هم به آن ملحق شد، در مقابل «عهدنامه اتحاد روسیه و فرانسه» به امضاء رسید. در سال ۱۹۰۷ میلادی انگلیس در این اتحاد وارد شد و با روسیه راجع به «ایران» و افغانستان معاهداتی کرد! که به موجب آن «ایران به دو منطقه تقسیم می شد» و «روس» را به «هندوستان» نزدیک می کرد!

این قصیده [تحت عنوان] پیام به سز ادواردگری، از شاهکارهای ملک الشعراء بهار می باشد که در انتقاد از معاهده مزبور و سیاست «سز ادواردگری» وزیر امور خارجه انگلستان است توضیحاً آنکه، این اشعار در کتاب پرفسور ادوارد براون مغلوطاً چاپ شده است...»

در چاپهای ۱۳۴۴ و ۱۳۵۴ ه. ش. دیوان بهار آمده است که: «استاد... راجع به این قصیده خود چنین نگاشته است: «در سال ۱۲۸۹ ش. در خراسان گفته شد. و در روزنامه حبل المتین کلکته منتشر گشت. در این قصیده از معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس (تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ) و صحبتی

که در آن اوقات راجع به راه آهن شمالی و جنوبی ایران با سرمایه خارجی! به میان بود انتقاد شده و مخاطب آن «سز ادواردگری» وزیر خارجه انگلیس است». [سپس برادر ملک الشعراء، مطلب را بدین ترتیب ادامه داده است که] این را بهار در سن ۲۵ به سائمه جس میهن دوستی سروده و مشهورترین چکامه سیاسی عصر بشمار رفته و مورد کمال توجه و پسند محافل سیاسی و ادبی ایران و ممالک فارسی زبان جهان قرار گرفته است. و موجب شهرت شادروان بهار گردید. پرفسور براون... آن را در کتاب ادبیات مشروطه ایران نقل کرده و می توان گفت: شهرت این قصیده «طلیعه شوق ورود استاد به عالم سیاست» بوده است»:

اینست چندین بیت از چکامه مورد بحث:

سوی لندن گذر ای پاک نسیم سحری
سخنی از من بر گو، به سر ادواردگری
کای خردمند وزیری که نپرورده جهان
چون تو دستور خردمند و وزیر هنری!
نقشه «پطر» بر فکر تو، نقشی بر آب!
رای «بیزمارک» بر رای تو، رای سپری!
ز «تولون» جیش ناپلیون نگذشتی، گر بود:
بر فراز «هرمان» نام تو، در جلوه گری!
انگلیس از، ز تو، می خواست در «آمریک» مدد
بسته می شد به واشنگتن، ره پر خاشخری!
مثل است اینکه چو بر مرد شود تیره جهان
آن کندکش نه بکار آید از کارگری!
تو بدین دانش، افسوس که چون بی خردان
کردی آن کار، که جز افسوس از وی نبری
برگشودی در صدساله فرو بسته هند
بر رخ روس و نترسیدی ازین در به دری!
بچه گرگ در آغوش پیروردی و نیست:
این مماشات جز از بیخودی و بی خبری
بیخودانه، به تمنای زبردست حریف
در نهادی سر تسلیم؛ زهی حیره سری
انگلیس آن ضرری را که ازین پیمان برد
تو ندانستی و داند تدوی و حصری

نه همین زیر پی روس، شود ایران، پست
 بلکه افغانی ویران شود و کاشغری
 سپه روس ز تبریز، کنون تا به سرخس
 بیش از بیست هزارند، چو نیکو شمری
 به عدو «خط ترن» ره را نزدیک کند
 تا تو دیگر، نروی راه بدین پُرخطری
 نام نیکو! به ازین چیست که گویند به دهر!
 «هند» و «ایران» شده ویران ز «سر ادواردگری»!

مدایح و مرثی

ملک الشعرائی آستان قدس رضوی، در توحید حضرت
 باری تعالی و در نعت یگانه منجی عالم بشریت حضرت
 ختمی مرتبت و در منقبت مولای متقیان، امیر مؤمنان و در
 مدایح و مرثی ائمه اطهار (ع) بسیار قصاید غرا و اشعار شیوا
 سروده است که چکامه ها و چامه های: تربت سید الشهداء -
 واقعه بمباران آستانه حضرت رضا (ع) - توپ روس! -
 حسین (ع) - در رثاء سید الشهداء (ع) - صفت شب و منقبت
 علی (ع) - غدیر خم - غدیریه - مدح امیر مؤمنان - در مدح
 حضرت ختمی مرتبت - منقبت - منقبت امام عصر (ع) -
 [در] منقبت امام هشتم - [در] منقبت حضرت حجة (ع)
 [در] منقبت حضرت (امام جعفر) صادق (ع) - [در] منقبت
 حضرت فاطمه (زهرا علیها سلام) - منقبت حضرت
 سیدالشهداء (ع) - [در] منقبت مولای متقیان - مولودیه (در
 جشن مولود پیغمبر بزرگ اسلام - مولودیه و منقبت
 حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام) - و (تغزل در)
 منقبت ولی عصر حجة بن الحسن، (در مجلد اول دیوان
 اشعار بهار) از آن جمله سروده های مذهبی این سراینده
 بزرگ بشمار می آید.



اینهم گلبرگی از بهارستان:

۱) مولودیه - «... در ۱۳۰۸ شمسی در جشن مولود پیغمبر
 بزرگ اسلام سروده شده است» از مجلد اول دیوان: [چند بند
 از یک مسمط]:

امروز خدایگان عالم
 بر فرق نهاد، تاج لولاک
 امروز شنید گوش خاتم
 لولاک لما خلقت الأفلاک
 امروز، ز شرق، اسم اعظم
 مهر ازلی بتافت بر خاک
 امروز از این خجسته مقدم
 ارکان وجود شد مشید
 امروز خدای با جهان کرد
 لطفی که نکرده بود هرگز
 نوری که همیشه نهان کرد
 امروز پدید گشت و بارز
 آورد و مری جهان کرد
 یک تن را با هزار مُعجز
 پیغمبر آخر الزمان کرد

نوری که قدیم بود و بی حد
 حرمت ز مزار و مسجد ما

بردند «معاندین دین» پاک

پوشیده رخ معابد ما

از غفلت و جهل، خاک و خاشاک

جز سفسطه چیست عاید ما؟

کأوهام گرفته جای ادراک

ابلیس! شد دست هادی ما

ما گشته به قید او مُقید

۲) در منقبت مولای متقیان - «در ۱۲۸۵ شمسی به اقتفای
 قصیده استاد فرخی سیستانی در خراسان گفته شده». [چند
 بیت از یک قصیده ۲۹ بیتی]:

آهوی چشمت، ای شوخ! دل من بفریفت

مگر این دل، نه دل مدحگر شیر خداست؟

بوالحسن آنکه، بدو فضل به انجام رسید

و آنکه بنهفت توان، فضل وی، امروز کجاست؟

«ولی ایزد یکتا» که به پیش در او:

آسمان همچو غلامان رهی پشت دوتاست

بست «دادار» و، چو دادار، زهر عیب، بری است
 نیست «یزدان» و، چو یزدان به فضائل یکتاست
 شد ز روشن دل او، روز مخالف تاری
 شد ز تیغ کج او، دین خداوندی، راست
 شرف و فخر بود «آدم» را، زین فرزند
 گرچه «مردم» را، فخر و شرف از جد و نیاست
 فخر «آن را» که چنین راهنمای است و دلیل
 حُرّم «آن را» که چنین، بار خدای و مولاست
 بت شکستن را - بر دوش نبی - سود قدم
 نیک بنگر که جز او، این شرف و قدر که راست...

۳) در منقبت حضرت فاطمه زهرا علیها سلام - (... به
 مناسبت جشن ولادت حضرت زهرا(ع) در ۱۲۸۷ ش در
 مشهد... [چند بیت از یک قصیده]...
 زهرا آن اختر سپهر رسالت
 کاورا فرمانبرند ثابت و ستیار
 فاطمه، فرخنده مام «یازده» سرور
 آن به دو گیتی، پدرش، سید و سالار
 برده نشین حریم احمدی مُرسل
 صدر گزین بساط ایزد دادار
 بر فلک ایزدبست، نجمی روشن
 در چمن احمدیست، نخلی پُر بار
 قدر وی، از جمله کائنات، فزون است:
 نی نی کاو راست، زین فزونتر، مقدار...
 عصمت، چرخ است و اوست هور درخشان
 عفت، بحرست و اوست گوهر شهوار...

۴) حسین(ع) - «در نیمه شعبان و ولادت با سعادت
 حسین بن علی علیه السلام در ۱۲۸۸ شمسی در مشهد سروده
 شد... [دو بند، از «نه» بند مسمط]:...
 حسین آنکه از رُخش، دل شیعه روشن است
 به تاریکی ضلال رخس نور معلن است
 خود این گفته نبی به گیتی مبرهن است
 که باشم من از حسین، حسین نیز از من است
 بلی این حدیث را نبی گفته بارها

حسین آنکه حق ستود به فضل و تکرّمش
 حسین آنکه داد حق به گیتی تقدّمش
 فزود آبروی دین، ز خاک تیممش
 خیال رخس به چرخ گذر کرد و انجمش
 ستاندند پیش او، چر «آینه دار» ها...
 ۵) در منقبت امام هشتم(ع) - «در ۱۲۸۳ ش به مناسبت
 مجلس جشن ولادت حضرت رضا(ع) که در آستان قدس
 رضوی در مشهد بر پا بود بهار در سن ۱۹، سرود و خواند...»
 [چند بیت، از یک قصیده]...

فصلی خوش و شبی خوش و جشنی مبارک است
 و ز کف برون شدست طرب را، حسابها
 شمس الشمس شاه ولایت، که کرده اند:
 شمس و قمر، ز خاک درش، اکتسابها
 هشتم ولی بار خدا، آنکه بر درش:
 هفتم سپهر راست به عجز اقترابها
 بهر مُقرّ و منکر او، ایزد آفرید
 انعامها به خلدو، به دوزخ عذابها
 جشنیست خسروانه و، بزیمست دلفرو
 گویی گرفته اند ز جنت، حجابها...
 ۶) منقبت - «این مسمط! [نقل از ص ۱۸۷ دیوان. ترکیب
 بند است در ۱۲ بند - ح] [در ۱۲۸۸ شمسی... در روز جشن
 ولادت امام عصر خوانده شده است]:»

کیست معشوق من؟ آن شاهد بزم ازلی
 مظهر جلوۀ حق، سرّ خفی، نور جلی
 سر و بستان نبی شمع شبستان علی
 محرم اندر حرم قُرب شه لم یزلی
 هادی مهدی و دارای جهان، حجة عصر
 آنکه بر «رایت» او خواند خدا، آیت عصر...
 گر نهران است، یکی روز، عیان خواهد شد
 آشکار، از رخس، آن راز نهران، خواهد شد
 در همه گیتی، فرمانش، روان خواهد شد
 آنچه خواهیم، به حمدالله آن خواهد شد
 تا رسد دست من، آن روز، بدان دامن پاک
 نهم امروز، بدین در، سر طاعت بر خاک...

(ادامه دارد)